

اشکی به عزای ملی و فکری به نجات و رهایی (بخش دوم و پایانی)

حزب فرا قومی و فرا مذهبی ی مردم معاصر افغانستان؟

در بخش نخست؛ سخنان کنت دومارانش رئیس اسبق سازمان جاسوسی فرانسه خطاب به رئیس سازمان جاسوسی (سیا) امریکا بدینجا رسیده بود:
و سرانجام این نتیجه گیری خود را توضیح دادم که:
«هیچ امریکایی نباید در عملیات باشد؛ چون شما نمی توانید راز نگهدار باشید و ما به **پاکستانی ها** احتیاج داریم.
همو ادامه میدهد:

من بیدرنگ به پاکستان پرواز کردم و چون بیل کیسی با پاکستانی ها تلفونی صحبت کرده بود؛ با آن ها ملاقاتی را ترتیب دادم. به آن ها گفتم: موضوع خیلی ساده است. همه چیزی که من از شما می خواهم آن است که وقتی ما در فلان روز، فلان ساعت و در فلان مکان بودیم شما چشمان تان را بندید.»

بدینگونه می بینیم که جنگ جهانی سوم؛ **جنگ سرد** است و با اینکه یکطرف آن در هر حال ابرقدرت امریکاست؛ اما پاکستانی ها نسبت به امریکایی ها درین جنگ به حدی لیاقت پیش قدمی دارند که ترجیحاً توسط همون ها و با مدد همون ها این جنگ پیش می رود و باید پیش برود.
دلیل ارجحیت پاکستانی ها چیست؟

- البته نه منظور ما و نه منظور کنت دومارانش؛ عامه مردم ساکن سرزمین نامنهاد پاکستان نیست - منظور اشخاص و حلقات حاکمه وابسته به لندن و واشنگتن و سایر

مراکز امپریالیستی و استعماری با محوریت بیست و چند خانواده پنجابی است. این اشخاص و حلقات از مدت ها قبل از ایجاد پاکستان پشت اندر پشت درین امور؛ حرفه وی تربیت و آماده می شدند و پاکستان برای آنان و به خاطر آنان و به خاطر نقش و رسالت خاص که آنان در تبهکاری های استعمار کهن و نوین به نیابت از انگریز و سپس آمریکا ایفا کنند؛ به وجود آورده شد و تا کنون حفظ شده است!

امریکایی ها علی الوصف عزائم شان بیشترین به این درجه در پستی و ذلت و بربریت تربیت نشده اند و نمی توانند هم چنین آماده شوند و قالب گیرند.

چنانکه در کتاب «تلک خرس» با روشنی هرچه کاملتر دیدیم؛ اینگونه اشخاص و حلقات محضاً در درون پاکستان نیستند؛ افغانستان و گستره قبایل آزاد دو طرفه دیورند لاین؛ حتی قرارگاه و مآمن اصلی تر آن ها بوده است و می باشد. به همین دلیل هم هست که افغانستان آخرین میدان و خونین ترین و تباهکننده ترین میدان جنگ سرد می شود و بیشترین «عملیات مسکینو یا پشهء ملاریا» در آن صورت می بندد و متحقق میشود.

مسکینو های «افغانی» و پاکستانی؛ البته نیش و بال پشهء ملاریای کنت دمارانش را به عوض انجیل؛ از قرآن درست میکنند؛ در نتیجه؛ این پشه اگر فی المثل طی 9 سال حدوداً 15000 عسکر شوروی را نیش می زند؛ به مراتب بیش از 1500000 جوان و سرمایه بشری ی افغانستان را به کام مرگ میفرستد و دو چند آن را؛ بیمار عمری و دیوانهء زنجیری درست می نماید.

حتی امروز به حسرت می افتم کاشکی افسار و ریموت کنترل مسکینو های افغانی به دست مماثل های پاکستانی نمی بود و آن ها خود مستقیماً با دمارانش ها و بیل کیسی ها و دیگران طرف معامله قرار میگرفتند. در نتیجه ما یک درجه کمتر بدبخت می بودیم یعنی **غلام غلام** می بودیم نه **غلام غلام غلام!**

به هر حال تصور میشود که صحبت درین راستا کافی است و حقایقی که توسط سایر ناظران اوضاع جنگ سرد - جنگ سوم جهانی - افشا و برملا شده حتی خود ستایی های کنت دمارانش را بی رونق میکند.

منجمله فراتر از آثاریکه درین کتاب (جنگ صلیبی یا جهاد فی سبیل الله!) مورد استناد بود؛ یافته های جناب مصطفی دانش ژورنالیست با شهامت و با شرافت بین المللی خیلی پر پهنا و روشن و شفاف و عمیق است. همو که طی روز های طوفانی این جنگ کثیف جهانی بیش از 70 مرتبه به افغانستان سفر های ژورنالیستیک پُر بار

داشته و منجمله با احمدشاه مسعود و جبهات و کارها و یاران و بالاخره مرگش از نزدیک آشنایی و وقوف منحصر به فرد یافته است.

تا جائیکه دقیقاً کشف کرده که چه کسی و چگونه احمدشاه مسعود را وادار به نشست با تروریست های عرب میکند و توسط تلفون و خواست فریبکارانه و ابلیسانه؛ این زیرک ترین آدم کوهساران شمالی را می فریبد و وادار میسازد تا از هیلی کوپتر تازه به هوا بلند شده؛ فرود آید و به کام مرگ تدارک شده توسط مافیای تروریزم جهانی برود؛ همان مافیا که شوک جهانی ی 11 سپتامبر را تدارک دیده تا برای اشغال افغانستان و تاخت و تاز اسیرکننده بر کل عالم بهانه فراهم نماید.

مسلماً همزمان با آن؛ باید احمد شاه مسعود هم نابود گردد که احتمالاً مزاحمتی بر جا نماند! و درین راستا شخصیت کبیر اشرف المؤمنین؛ رسالت الهی ی! بی مثال ایفا می کنند تا شاید «شرکی خفی تر از حرکت مورچه، سیاه بر سنگ سیاه در تاریکی شب سیاه!» را که در وجود مسعود یافته بودند؛ زایل فرمایند!

(لطفاً در صورت ضرورت به مصاحبه های مستند و مستدل جناب مصطفی دانش منجمله با تلویزیون «اندیشه» به گرداننده گی محترم سهراب اخوان و در انترنیت به «فیلمکس میدیا <http://www.filmexmedia.com/>» مراجعه فرمائید .

میتوانید متن های مورد نظر را از ایمیل filmex@filmexmedia.com هم مطالعه و دریافت بدارید)

بدینگونه از هر دری که به «جهاد فی سبیل الله!» پاکستان و افغانستان وارد شویم؛ آن را سناریویی از جنگ سرد و جنگ سوم جهانی می یابیم و به همان درجه که فاشیزم هیتلری و ایتالوی و جاپانی و سایر زد و خورد ها و کشت و کشتار ها و آدمسوزی ها و کشور سوزی ها در جنگ دوم و اول جهانی به محمد و قرآن و اسلام ربطی نداشت؛ فجایع به راه افتاده تحت نام «جهاد فی سبیل الله!» هم به قرآن و محمد و حقیقت دین مقدس اسلام؛ ذره ای ربط نداشته است و ندارد .

بلکه بدیختانه و بسیار بسیار بدیختانه بدینوسیله اسلام و قرآن و محمد؛ نهایت دیو صفتانه به پای ابلیس جنگ جهانی ی سوم قربانی شده اند و کماکان به پای ابلیس جنگ جهانی ی چهارم که گویا جنگ شمال ـ جنوب و جنگ تروریزم و دنیای آزاد است؛ قربانی می شوند.

با اینهمه وضوح و آفتابی بودن موضوع؛ عده ای موجودات قابل ترحم وجود دارند که می فرمایند:

اصل جهاد مردم افغانستان درست و قابل تجلیل و جشن گیری و فلان و فلان میباشد؛
اینکه عده ای به آرمان های جهاد خیانت کردند؛ امر دیگرست!؟

درینجا پرسش این است که اصلاً جهاد چیست؟

به هرگونه تعریفی که میخواهید بکنید؛ «جهاد» امریست مذهبی؛ و به هیچ وجه امر
کشوری و ملی و جغرافیایی بوده نمیتواند.

در حقیقت دین مقدس اسلام؛ جهاد اکبر؛ عبارت از مبارزه با نفس اماره می باشد؛
یعنی ریاضت برای تزکیه نفس خویش و زدودن همه انواع وسواس ها و شایبه های
ضد تقوای اسلامی.

از آنجا که شرط نخست مسلمان بودن دانش دین و دنیا ست و به حکم قرآن؛ نادان؛
مسلمان نیست؛ همچنان کسب سواد و آموزش علم راستین دین و دینداری و تاریخ
ادیان و فلسفه ادیان؛ جهاد اکبر می باشد؛ چرا که در حالت جهل دین اصلاً نمی توانی
بدانی تقوی چیست و نفس اماره را چگونه و تا چه حد بایستی کنترل کرد؟!

اما در شرایطی که دین و ایمان مورد تجاوز قرار می گیرد و مسلمانان (صرف و تنها)
به خاطر دین و ایمان شان از آزادی های لازم، مساویانه، قبول شده و مماثل اهالی ی
سایر عقاید و ادیان محروم ساخته میشوند؛ چنانکه در حبر تحمیل هجرت بر مسلمانان
در زمان پیامبر پیش آمد؛ جهاد اصغر همانند جنگ برای دفاع از خود و حقوق مسلم
عقیدتی ضروری میشود و چنین جهادی بر کلیه پیروان واجد شرایط دین و عقیده طرف
اححاف و در مورد طرف بحث ما - بر کافهء مسلمانان - علی السویه واجب میگردد.

لیکن مانند آفتاب روشن است که بخصوص پس از جنگ جهانی ی دوم و تصویب و
اجرای شدن اعلامیه جهانی ی حقوق بشر؛ اصلاً امکان اینکه عقیده و دیانتی مورد
تبعیض و ستم نابود کننده مسلحانه قرار گیرد؛ مانند احیای برده گی ی کهن؛ غیر
ممکن و غیر مقدور گردیده است.

مکاتب سیاسی، نظریات فلسفی و تبلیغات دینی به حکم آزادی های فطری ی
بشری برای همه گان مساویانه آزاد است و نمی توان تبلیغ دینی، نظریهء سیاسی و
فلسفی و انتقاد بر نارسایی ها و عملکرد های سوء و استفاده های سوء و خائینانه و
عوامفریبانه و اهریمنانه از دین ها و باور های مردمان منجمله اسلام را دستاویز
مخالفت ها و صف آراییی های مسلحانه و آشوب و بغاوت قرار داد.

چنین اعمال جنون آمیز و بیمار گونه مغایر حق آزادی است چون آزادی دیگران و امن و
نظم جامعه و جهان را تهدید میکند و ذاتاً؛ خود خدا تراشی و کفر و ضلالت است.

چنین اعمال جنون آمیز و بیمار گونه **منافی حق عضویت در جامعه، قانونمند بشری است** که خوشبختانه علی الوصف کاستی ها هزاران مرتبه؛ امروز از هزار، دو هزار سال پیش بهتر می باشد و بهتر نیز می شود.

ولی دفاع از آزادی و استقلال سرزمین و وطن و حقوق دولتی و ملی را نمی توان «جهاد» نامید؛ چنین امری بخصوص در شرایط و اوضاع و احوال دنیای امروز منافقتی وخیم است؛ چرا که مبارزه آزادیبخش علیه متجاوزان و اشغالگران و بیدادگران و تروریست های **همدین** چون طالبان و القاعده و داعش و پاکستان و کشور های متحارب همکیش را؛ نفی می کند و کشور ها و مردمان را به روز و حال افغانستان کنونی می اندازد!

چون صرف نظر از اینکه دین بشر چیست و به چه ایمان دارد یا ندارد؛ این وجیهه، کشوری و ملی است و **همدین بودن** و هم عقیده بودن تجاوزگر و دهشت افکن و پامال کننده حقوق و نوامیس ملی و کشوری؛ مانع از رستاخیز هوشیارانه و خردمندانه برای استقلال و تمامیت ارضی و صیانت حاکمیت ملی و سایر حقوق متساویانه که برای همه باشندگان کشور ها مسلم است؛ نمیگردد؛ مثلاً مانع جنگ بر حق و عادلانه اردو و قوت های امنیتی افغانستان، عراق، سوریه، لیبی و سایر کشور های اسلامی؛ علیه طالبان و داعشیان و همانند های شان که به ظاهر **همدین** اند.

توجیه تروریسم و تحمیل اجباری و مسلحانه، خود و عقیده و دین خود بر سایرین؛ به نام جهاد؛ نه تنها امر ضد دینی و در اسلام حقیقی؛ کفر و **فساد فی الارض** است بلکه پلید ترین جنایت علیه بشریت بوده و نهایتاً به بیزاری ی نوع بشر از چنین دین جلابان خشن و وحشی؛ و از دینی که با اعمال خود **تمثیل** میکنند؛ می گردد و به بد نامی و زوال دین طرف ادعا منتج میشود.

از این دیدگاه؛ یگانه مورد که در حال حاضر **یک جهاد واقعی را بر کلیه مسلمانان فرض و واجب میگرداند؛ جهاد علیه تروریسم کور و وحشیانه، القاعده ای - انتحاری و طالبانی و پاکستانی و مماثل های آن** هاست. یک چنین خطر نابود کننده ای طی 1400 سال گذشته متوجه بقا و حرمت و مقبولیت دین مقدس اسلام نشده بود!!!

باور و نظر اغلب ناظران امر این است که این پروژه عمداً به وجود آورده شده است و هدف غایی ی آن خاتمه بخشیدن سهل و سریع بر خود دین مقدس اسلام و سلطه یافتن استعمار گران و صیهونیست ها بر سرزمین ها و منابع ثروت های مسلمانان می باشد و به عبارت دیگر حالت سازماندهی شده جنگ چهارم جهانی است که

دومارانش میگوید و رابرت درایفوس در کتاب مستند «بازی ی شیطانی» آن را به طرز درخشان مسجل کرده است!

بر علاوه؛ ثبوت اینکه حادثه 11 سپتامبر 2001 در برج های عظیم مرکز تجارت جهانی «سناریوی کاخ سفید نشینان» بوده و بن لادن و القاعده صرف نقش شریک معامله را ایفا کرده اند؛ تا **شاک تراپی** برای همسو کردن روانی ی تقریباً کل جهان علیه کشور ها و معنویات اسلامی و بخصوص افغانستان و عراق متحقق شود؛ از طرح های بسیار مخوف هنوز پشت پرده؛ برای اهداف جهان خواران در عالم اسلام خبر میدهد. درین زمینه منجمله کتاب «فریب دهشتناک» تحقیق و تألیف ژورنالیست هموطن کنت دومارانش؛ جناب تیری میسان با ترجمه بسیار خوب دنیا مملکت دوست؛ خواندنی است.

یک چکیده قابل استفاده از آن در سایت های پیام آفتاب، آریایی وغیره نیز وجود دارد. با جستجوی «دروغ بزرگ 11 سپتامبر» در گوگل سرچ نیز به دست می آید. با تمام این ها؛ آیا باز هم می توان بدون ابتلا به سفاقت؛ از چیزی به نام «جهاد مردم افغانستان» سخن راند؟!

آیا حد اقل شش سال پیش از اینکه مسئله کمونیست های نام نهاد و خصوصاً تجاوز شوروی مطرح باشد؛ کدام مردم افغانستان؛ طرفه های معلوم الحال را نزد نصیرالله بابر بریگیدر بالاحصار پشاور فرستاده بودند تا برای «جهاد» آماده شوند؟

آیا امکان داشت آنان همان شب و روز ناگهان خواب نما شوند و وحی ای بالاتر از حضرت محمد برایشان نازل گردد که در عالم غیب؛ چنین خبر هایی است و شما مأمور جهاد مردم افغانستان تحت قومانده ISI پاکستان استید؟؟؟

مگر نه این است که در مطابقت به مندرجات حیرت انگیز و ننگ بار کتاب «بازی ی شیطانی»؛ آن «هلکان» شکار یک توطئه، دامنه دار خارجی علیه مردم افغانستان شده بودند؛ سال ها در حوزه های اندرگروند درون کشور شستشوی مغزی و تجهیز جهادی برای انتلیجینس سرویس، CIA - ISI و شبکه های شیطانی همسانشان گردیده و بعد یکه راست و با معرفی و سفارش و سوابق؛ خدمت نصیرالله بابر و بهوتو صاحب ... گسیل شده بودند؟؟؟

درینجا الزامی است که بر یک جبر انکار ناپذیر معرفتی برای آدمیان که اساساً به علت جهش تکاملی نیز جایز الخطا هستند؛ دقتی مبذول داریم:

در ادبیات پربار کهن شرق؛ این جبر؛ طی تمثیلی بلند آوازه؛ به کرات خاطر نشان میگردد که عبارت است از داستان فیل و مردان نابینا یا افسانه فیل و کور ها.

ریشه این داستان را در جنوب شرقی آسیا دانسته و به آیین چین، بودیسم و هندوئیسم نسبت داده‌اند. علاوه بر این سه آیین، صوفیان مسلمان چون سنایی و مولوی نیز از این داستان در آثار خویش بهره‌ها برده‌اند.

در روایت‌های اساطیری گوناگون؛ وجه مشترک چنین دیده می‌شود که گروهی از مردان نابینا دست بر فیل می‌کشند؛ و چون هر یک فقط به عضوی از اعضای فیل دست می‌زنند، به تصویر فراگیر، درست و کاملی از فیل نمی‌رسند و بنا بر برداشت‌های مختلف؛ هریک؛ باور‌های مختلف در باره واقعیت فیل پیدا می‌کنند؛ و به سبب باور‌های مختلف؛ به اختلاف‌ها و جدال‌ها با هم می‌پردازند.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی؛ در مثنوی معنوی این تمثیل باستانی را با تعدیل خردمندانه و مهمی بازسازی کرده و به جای کوری مردمان؛ «تاریکی» را گذاشته است که توسط شمع یا نور افکن و نور پردازی دیگر؛ به حل مشکل؛ راه می‌گشاید؛ داستان از این قرار است:

مردمی اصلاً فیل ندیده بودند؛ از هند فیلی آوردند و به خانه تاریکی بردند. مردم که در تاریکی نمی‌توانستند فیل را ببینند؛ ناچار بودند با دست آن را لمس کنند. کسی که دستش به خرطوم فیل رسید، گفت: فیل؛ یک ناودان بزرگ است. دیگری که گوش فیل را با دست گرفت گفت: فیل یک بادبزن است. یکی که بر پای فیل دست کشید گفت: فیل یک ستون است و شخصی دیگر که پشت فیل را با دست لمس کرده بود گفت: فیل یک تختِ خواب است...:

پیل اندر خانه تاریک بود
عرضه را آورده بودندش هنود
از برای دیدنش مردم بسی
اندر آن ظلمت همی‌شد هر کسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود
اندر آن تاریکی‌اش کف می‌بسود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
گفت همچون ناودان است این نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن برو چون بادبزن شد پدید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود

گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست
گفت خود این پیل چون تختی بُد است
همچنین هر یک به جزوی که رسید
فهم آن می کرد هر جا می شنید
از نظرگه گفتشان شد مختلف
آن یکی دالش لقب داد این الف
در کف هر کس اگر شمعی بُدی
اختلاف از گفتشان بیرون شدی
چشم حس همچون کف دست است و بس
نیست کف را بر همه سو دسترس

مولانا پس از اینکه طی ابیات زیاد این پارادایم معرفتی را به شیوه خود؛ تفسیر و تحلیل میکند؛ تعصب ورزیدن بر همچو برداشت ها و باور های سست و سطحی و یکسویه را؛ خامی ای معادل حالت جنینی اعلام میدارد؛

سخت گیری و تعصب خامی است
تا جنینی کار خون آشامی است...
(دفتر سوم از کتاب مثنوی مولوی- 1259)

درین تمثیل؛ مراد از فیل؛ میتواند هر یک از موضوعات معرفتی باشد یعنی از تمامت کاینات گرفته تا جامعه بشری تا جسم و اندیشه و روان مشخص هر کدام از افراد آدمی.

در قیاس به تمامت کاینات؛ شناخت و آگاهی انسانی؛ تقریباً همیشه مانند کور های لمس کننده اعضای جداگانه فیل؛ ناقص و نارس و مغلوط باقی خواهد ماند؛ برای احاطه معرفتی همه هستی و کاینات؛ بشر به حیث یک جزء ناچیز هستی؛ شانسی زیاد ندارد. چنانکه البرت اینشتاین میگوید:

«تمامی دانش ما؛ در مقایسه با واقعیت هستی؛ چیز ابتدایی و کودکانه است. ولی با این حال با ارزش ترین دارایی ما؛ همین است.»

اما برای شناخت نسبتاً درست و کارآمد جهان زمینی و جوامع بشری؛ امکانات در سطوح اقشار با سواد و تحصیلکرده و ارباب مطالعه و تحقیق و تتبع در عصر و زمان ما بسیار بلند و قابل ملاحظه میباشند و احاطه کافی کشفی و معرفتی و حتی تسخیر واقعیت ها و جریانات و اتخاذ کنش های پیشگیرانه در قبال مخاطرات و گمراهی ها؛ به علتی امکان پذیر است که جوانبِ مقابل و مجاور همه مانند ما؛ **کته های بشری** اند و در حد بشر و هم نوع ما توانایی و استعداد میداشته باشند نه فی المثل در حد خدا و خالق و لاهوت آفرینش و تکامل.

بدبختانه مردمان بدوی مانده و عقب نگهداشته شده از **تکامل بشری** به لحاظ اقتصادی و سیاسی و فرهنگی که عمدتاً در بیسوادی و خرافات غرق استند؛ همسان همان کوران لمس کننده سطوح اعضای جداگانه فیل و یا چشمدارانی که محکوم به کورمال کورمال دست زدن به اندام های جداگانه فیل در تاریکی استند؛ تقریباً از هیچ رهگذر سیال مردمان کشف و پیشتاز و پیشرو نمی توانسته اند باشند و نمی توانند بود؛ مگر اینکه بر علت العلل (عقیماندگی تکاملی) غلبه کسب نمایند.

افغانستانی های عوام نه که نیمچه ملا ها و نیمچه روشنفکران دهه های چهل و پنجاه و شصت و هفتاد افغانستان عمدتاً چنین بودند و در شناخت فیل های ابرقدرت شرقی و غربی یعنی طرفین جنگ سرد (جنگ سوم جهانی) به سرنوشت مردمان همین داستان اساطیری گرفتار آمدند و بدبختانه هنوز که هنوز است تفاوت خیلی سازنده در شناخت و معرفت آنان از فیل های دنیای بشری و اندام های دور و نزدیک آن؛ به میان نیامده است.

از اینجاست که هم گرفتار افراطیگری های چپ گرایانه و انقلابیگری های نابهنگام و ناصواب و هم اسیر افراطیت های راستگرایانه و تعابیر مذهبی سیاست و موضوعات اداره و حکومت گشتند و متناسباً به وسیله طرفین جهانی و منطقوی ی جنگ سرد ـ یا جنگ سوم جهانی ـ تحمیق و تطمیع و مورد استعمال جنگی اجیرانه و تروریستی قرار گرفتند.

البته اقامه قضاوت دقیق در مورد نیک و بد یا بد و بدتر جریانات چپی و راستی اینجا مقدور و ممکن نیست ولی به طور یک کل؛ هردو جانب؛ صرف نظر از نیک و بد عزایم و آرمانهای شان؛ به ناگزیر در شناخت جامعه و جهان به شدت ناتوان از آب درآمده و به همان نسبت؛ موجب خطاهایی مرگبار و تبه کارانه و جنایتکارانه گردیدند.

از این جمله چسپیدن متعصبانه و متشددانه بر ترمینولوژی غلط اندر غلط «جهاد» و «اسلامی» ؛ که صرف نظر از دیروز؛ همین امروز به آی ایس آی پاکستان، طالبان و

دار و دسته های تروریستی القاعده و داعش و بوکوحرام و همانند ها مشروعیت دینی و شرعی ارزانی میدارد؛ از نظر دین؛ گناه کبیره و از نظر عرف و عمل؛ جنایت علیه عقل سلیم و صلح و امنیت انسانی است!

شخصیت ها و تشکل های سیاسی که نتوانند با انتقاد از خود و اعتلای دانایی و تجزیه و تحلیل و اجتهاد و استنتاج خردمندانه از گذشته و حال؛ چنین مغالطه شوم و وخیم را به دور اندازند؛ اصلاً و ابداً به درد سیاست نجات بخش و سازنده مردمی نمیخورند و نقطه عزیمتی به جز همانجا که القاعده و طالب و داعش و بوکوحرام... واقع میباشد؛ ندارند.

فکر می شود اضافه گویی درین مورد توهین به شعور خواننده باشد و بدینجهت کوتاه می کنیم:

مردم مظلوم و از دنیا بی خبر سرزمین ملی ما؛ تحت هیچ عنوان و از هیچ استقامتی به اجیران جنگی CIA- ISI مجوز و ماموریت جهاد! و وطنسوزی و برادر کشی و خواهر کشی و فضا سازی برای مداخلهء شوروی ها و بالاخره 46 کشور غیر مسلمان و مداخلات چندین کشور و حلقهء مافیایی بدتر از کفر اسلامی نما را نداده اند! چیزی که پلان ابلیس هایی مانند بریزنسکی، کنت دومارانش، بیل کیسی، ضیاء الحق، اختر عبدالرحمن، دگروال یوسف، حمید گل، ترکی الفیصل، رونالد ریگان، جورج بوش و «کمیتهء 300» بود و هست.

گفتیم: سرزمین ملی ی ما!

با اینکه هنوز برای «ملت شدن افغان ها» طبق منطق و علم جامعه شناسی؛ زمان طولاً غیر قابل پیشبینی باقی مانده است؛ ولی میتوان از واژهء سرزمین ملی بدون هیچ نگرانی استفاده کرد؛ چرا که بالاخره «ملت شدن افغان ها» به مثابهء زیبا ترین و هیجان انگیز ترین آرمان در پیش است و این پروسه مسلماً در همین سرزمین تحقق خواهد یافت!

آری! ملت شدن افغان ها یک آرمان جلیل است و اما «افغان ملت» به مفهوم علمی و مسئولانه در سطح فرهنگ بشری؛ هرگز و ابداً از قبل وجود نداشته و حالا هم جز به مقادیر ریز نسبی؛ وجود ندارد.

لذا این دعاوی که «افغان ملت» هست و حتی همراه با پیدایش هستی بوده است؛ یا چون و سفاقت است یا مانند «جهاد»! دسیسهء ملت بر انداز و وطنسوز .

بدینگونه به جان گداز ترین و گیج کننده ترین معادله می رسمیم:

در حالیکه اسلام و «افغان ملت» جز به گونهء دعاوی جاهلانه و شیطنت بار؛ واقعیت عملی و میدانی ندارد،

در حالیکه کشور تحت اسارت نیمه قلدوران جهان کنونی به سر می برد، از استقلال ملی و دولت ملی و قضا و قانون ملی... خبری نیست،

در حالیکه حتی ژورنالیست خوبی چون احمد رشید که روزی واقعیت شوم و نحس ضد ملی و ضد افغان طالبان شامل بازی ی نفت و یونیکال و بریداس... را همو برایمان برملا کرده و نشان داده بود؛ ظاهراً تب دارد و یا به نسیان و الزایمر مصاب گشته و با حمیدگل ولد الزنا؛ تقریباً همکلام شده است که از قهرمان یگانه زمین و زمان شدن و حریف یکه تاز ابر قدرت ها شدن ملا عمر موهوم و در واقع شخص شخیص خودش؛ سخن میگوید؛ و

در حالیکه حزبی، شخصیتی، جماعتی، دولتمردی، فرهنگی زنی ... ناپیداست که یک حرقهء روشن بدمد و ما و مردم پاکستانزده، بربریت پیچانده و به لعنت جهاد گرفتار آمده؛ بینیم که بالاخره به اندازهء «بُر رو» هم راهی در پیش رو داریم یا خیر؟ و یا سرنوشت و تقدیر مان؛ به برکت جهاد های فی سبیل الله! همانا گودال مرگ ها و محو شدن های عصر حجری است و خلاص!

بالاخره قبل از همه اسلام حقیقی را چطور بشناسیم؛ بیاییم و حصول کنیم؟
بالاخره؛ چگونه دور آرمان «ملت شدن» اقوام و قبایل خود تمرکز نمائیم و از «هیچ»؛ به «چیزی شدن» آغاز بداریم!

به نظر میرسد که در ضرب و تقسیم و کسر و جذر آنچه درین کتاب آمد و پیشتر در «فقط به دنبال یگ گوهر اصیل آدمی...» آمده است؛ بُرو؛ نی که شاهراه ها در برابر مان گشوده است.

شخصاً این بنده عاجز رب العالمین به آگاهی می رسانم که؛ از برکت قربانی بیحد و حصر و مظلومیت های مافوق تصور مردمان بیچاره و بیدفاع و هر دم شهید افغانستان؛ اینجانب حقایق کم سابقه و بیسابقه ای را در مورد واقعیت اسلام و قرآن دریافته و قسماً تحت عنوان «معنای قرآن» نگرش منطقی و سایننتیک بر مؤمن به مسلمانان جهان» تألیف و آماده کرده ام.

این چنین بر انبوهی از ثمرات اندیشه های خلاق متفکران آزاده دیروزی و امروزی مسلمان و محققان جهانی ادیان و اساطیر دسترسی دارم که در پرتوی همه آنها؛ بازشناسی باور ها و معتقدات و معارف اساطیری ما به درخشانترین وجهی میسر است!

تعریف ملت و ارزیابی ی ملت بودن و نبودن و در عین آرمان ملت بودن افغان ها - تأکید می کنم: افغان ها و نه هیچ کلمه و واژه دیگر!!! - در دایرة المعارف ها و تجربه عملی ی سی و چند ساله، سرزمین ما؛ قطعاً مقدور میباشد یعنی به راحتی ی نسبی میتوان در زمینه به **اجماع عمومی** رسید.

اینکه میگویم: **افغان ها** و نه هیچ کلمه و واژه دیگر!!!؛ بدین معنی نیست که دروازه بحث های اکادمیک و تحقیقات بر روی کسی بسته شود. نه خیر؛ در این عرصه هرکس شرافتمندانه و با صداقت و اخلاق علمی و اکادمیک گام بر میدارد؛ گام هایش روی چشم! جای چاپ و نشر آثارش برای فرهیخته گان و اولی الایاب محفوظ! ولی در گستره های پراگماتیک و عامه؛

متأسفانه وقت و بخت تجدید نظر عاجل بر نام ها و ارزش های نهادینه شده - گیرم به گونه، تحمیل قبولانیده شده - را نداریم. لذا درین گستره: افغانستان، افغان، اسلام و همینگونه خیلی ارزش ها و سنن موجود؛ طرف بحث و جدل تزئینی و لایڈ تغینیی نیست. غنامند سازی و تطهیر و تزکیه آن ها از تعابیر و استفاده ها و برداشت های سوء؛ امریست که به راحتی تحت خود همین عناوین؛ حتی بهتر و کارا تر متحقق میشود.

مندرجات و مباحث کتاب حاضر و نیز «معنای قرآن» احتمالاً تا حدود پیش درآمد ها؛ ثبوت های قانع کننده این مدعا را به دست خواهد داد.

اما برای علی البدل وضع موجود متأسفانه معجزه ای سراغ نمی شود جز **یک حزب بزرگ تمام مردمی و دارای وسیعترین و بهترین بینش ها و انگیزش ها!**

هدف تخطئه و بد و رد گفتن به هیچ حزب موجود کشور نیست. ولی حقیقت این است که طی دو سه دهه، اخیر حتی در قلمروی ذهن؛ از قید کلیشه های فرتوت نتوانستیم رهایی یابیم. حتی یک نام و عنوان جذاب و دلپذیر به میان نیامد. گویا تمام آنچه که بر این سرزمین گذشت و میگردد و هکذا جریانات و تجارب در عرصه جهانی بر ما؛ هیچ چیزی القا نکرد و بر عکس فقط گنگس مان ساخت و بس!

به راستی؛ جای بسی تأسف است! به هر حال؛ تصور میکنم؛ قدری توانسته ام با کلیشه ها بستیزم و یا با آن ها کنار بیایم. حتماً خیلی ها تعجب خواهند کرد؛ حزبی که من برای آن اندیشیده ام معناً حزب محمد پیامبر مظلوم و شهید نامراد نیاکان ماست که حتی به واقعیت تلخ و جانکاه شهادتِ توطنه گرانه و فتنه جویانه آن بزرگوار تا کنون کس التفاتی نتوانسته و یک دعای شائسته شهید چنان بزرگ و جلیل هم آگاهانه نثارش نموده است.

بنا بر این همین حزب، حزبِ الله هم هست چون محمد رسولِ الله می باشد. ولی در همین حال؛ این حزب با هیچ حزبِ الله و حزب محمدی؛ وجه مشترک و شباهت مفهومی و شعاری و برنامه ای و آرمانی ندارد.

اسلام محمدی توسط یکی از بزرگان صحابه چنین تعریف شده است:

برای دنیایت چنان کار کن که پنداری هرگز نمی میری،

برای آخرت چنان عمل نما که پنداری همین فردا می میری.

این حزب مأمور رسیده گی به امور جامعه اسلامی ی ما در حوزه نخست است و برای دنیای مردم مسلمان عهده دار مسئولیت میشود. مسئولیت بخش دوم وظیفه مستقیم حزب نیست ولی در وجود اخلاقیات و تقوی و طهارت صفوف حزب و رهبری پُرغناک معنوی ی جامعه به بخش دوم نیز بهترین مدد ها را خواهد رسانید.

وانگهی برای تحقق اهداف و احتیاجات روحی و عبادی ی مردم؛ مؤسسات و نهاد های فراوان دیگر وجود دارد که حسن تفاهم و همکاری های متقابل، آنان و حزب؛ هنوز ثمرات و برکات بیشتر عجالتاً غیر قابل تصور را به همراه خواهد آورد.

به درجه دوم؛ این حزب؛ حزب **مردم معاصر افغانستان** است. آن بخش عظیم و اکثریت مطلق مردم که به **زمان** اعتنا و احترام دارند و حتی میدانند و آگاه می گردند که این فقره چنان مهم است که رب العالمین به آن **سوگند** یاد نموده است و حتی کلام خویش قرآن مجید را تابع زمان و مکان ساخته است!

با اینهم؛ آن عده که می خواهند در اعصار کهنه و پیشین زنده گی و نجر کنند؛ نیز امریست که اختیارش؛ شاید از فطرت با ایشان آمده است و هیچگونه جبر و اکراهی جز حدود آزادی ی دیگران و امنیت و مصالح عمومی؛ مقابل شان؛ در کار نیست!

فقط آنان و نیز کسانی که **زمان معینی را که جامعه در آن قرار دارد؛** در نمی یابند؛ و منجمله فرهنگ و مؤسسات امریکایی یا روسی را بر آن تحمیل کردن میخواهند شامل کتگوری ی مردمان معاصر افغانستان نمی گردند.

البته روش اقناعی و دانش و هنر رهبری ی حزب دیر یا زود تغییراتی پدید می آورد و یا عوامل دیگر موجب توسعه دایره مردمان معاصر و محدود تر شدن حلقه های بیرون از آن میگردد .

حزب مردم معاصر افغانستان که میتواند هر نام مناسب و انگیزنده ای داشته باشد؛ بدین معناست؛ که **خرد دسته جمعی** همین مردم است؛ هدف اساسی حزب مانند هر حزب سیاسی ی دیگر؛ گرفتن قدرت سیاسی و حکومت است. ولی در این امر عجله کودتایی و انقلابی ندارد.

حتی برای هدف اصلی؛ الزامی است که حزب دولتمردان و دولت‌زنان را به حد کافی و در عالیترین سطوح تربیت کند. برای این مأمول علاوه بر جلسات معمول و دورانی حزبی و محیط سرشار از سواد بالای سیاسی و فرهنگی آن؛ وسایل اطلاعاتی، وبسایت‌ها، کتابخانه‌ها، رادیو تلویزیون‌ها، **انستیتوت‌های تخصصی عالی** ... دایر خواهد بود و عندالزوم کادرها به خاطر نیل به حد بالای دانش‌های عصر به پوهنتون‌ها و اکادمی‌های داخلی و خارجی فرستاده خواهند شد.

حزب مردم معاصر افغانستان پیش از هر امر دیگر میدانند که به مردم دارای بنیه اقتصاد ضعیف و حتی اکثراً بیکار و درمانده تعلق دارد و بر آنها متکی است. در همین حال کشور در مجموع محتاج و مستاصل می‌باشد؛ بدین جهت حزب سعی میکند شبکه گسترده‌ای از **تشبثات اقتصادی** را در جنب خود و تحت رهبری (و نه مدیریت) خود مورد مساعدت چندین جانبه قرار دهد.

هر گونه کار و تشبث ممکن و در هر سطح؛ با استفاده معقول و پاک از همه منابع میسر مالی و امکانات فنی و علمی داخلی و خارجی!

حزب مردم معاصر افغانستان؛ از لحاظ طبقاتی حزب **طبقه متوسط** افغانستان است که طبقه کارگران یدی و فکری را هم در بر میگیرد ولی عجالتاً کار آفرینان و سرمایه‌گذاران صنعتی و تجاری و زراعی هستند؛ اساسی آن را می‌سازند. بدینگونه حزب الگوهای یک طبقه متوسط معاصر ایده آل کشور جهان سومی را مستقیماً در صفوف خویش خواهد پروراند. حتی در شرایطی که حزب مسئول دولت گردد؛ مؤسسات و بازارهای زیر رهبری حزب تغییر موقعیت و خاصیت نخواهند داد.

حزب در نخستین فرصت‌ها با مطالعه و بهره‌گیری از همه امکانات مشروع داخلی و خارجی هستند؛ یک صندوق اقتصادی را پدید آورده انکشاف خواهد داد که با اصول و ضوابط مردمی‌ترین بانک‌ها و شاید هم مبتکرانه‌تر مدیریت خواهد شد.

در نتیجه جز تعدادی محدود افراد پروفیشنل و محقق و معلم؛ متباقی اعضا و هواداران حزب همه شرکای فعال اقتصادی و مالی در بخش تحت رهبری شورای عالی اقتصادی حزب خواهند بود و مستقیماً در کار و تولید و رهبری و بهبود تولیدات عمومی حصه خواهند گرفت. و درین جهت علاوه بر همه دانش‌های معاصر؛ تجارب عظیم اقتصادی و تولیدی جاپان، چین، کوریا، اندونیزیا، هند و سایر مردمان؛ هوشیارانه مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت و فرموده حضرت زکریای رازی متحقق خواهد گشت که:

آنانکه از تجارب خود می‌آموزند خردمندان اند؛

آنان که از تجارب دیگران می آموزند سعادت مندان اند!
و بر عکس؛ این ننگ که:

آنان که نه از تجارب خود می آموزند و نه از تجارب دیگران؛ ابله‌اند!؛ از محیط زیر رهبری حزب مردم معاصر افغانستان زایل خواهد شد.

حزب از طریق مطالعات و مبادلات تجارب و اطلاعات، تشبثات و امور تولیدی کاملاً جدید را وارد اقتصاد عمومی کشور خواهد کرد.

مثلاً ترویج کشت و برداشت حاصل از بته پتروفا که یا یو دیزل حاصل دارد؛ در اراضی ی نامرغوب و کم آب ثمر میدهد و هر مزرعه آن حیثیت یک چاه نفت را دارد و همانندها.

بدینگونه در بخش های صنعت، طبابت، امور خدمات عامه و خلاصه هر ساحه تولیدی و خدماتی.

حزب تلاش خواهد کرد بهترین مکاتب و پوهنتون ها را برای اتباع کشور راه اندازی و در رقابت ظریف علمی - فرهنگی سهم هرچه نیرومند تر بگیرد.

در عرصه روابط بین المللی حزب مردم معاصر افغانستان؛ تا به دست گرفتن زمام دولت دست زیر الاشه نمی نشیند. با تمامی احزاب و مؤسسات و سازمان های بشری مناسبات خواهد داشت و حتی با دولت ها و پارلمان های جهان و مؤسساتی مانند ملل متحد؛ همکاری و مناسبات تنگاتنگ بر قرار خواهد کرد؛ ولی هیچگاه موقعیت خود به حیث حزب را؛ فراموش نخواهد کرد و در داخل کشور نیز حینی که در قدرت نیست حیثیت دولت موازی به خود نخواهد گرفت.

بدینگونه حزب مردم معاصر افغانستان؛ باشگاه شور انگیز کار و تولید خلاقانه و ابتکاری، آموزش سواد و علم و هنر، تبارز همه گونه استعداد های خفته و نهفته و حتی سرکوفته خواهد بود و الگو ها و نمونه مثال های زنده گانی ی پاک و پُرشور و غنی و زیبای فردی و دسته جمعی را تکوین و عرضه خواهد داشت.

ناگفته نماند که حزب مردم معاصر افغانستان؛ رهبر کبیر و شاگرد وفادار ندارد؛ با کیش شخصیت در آن؛ به مثابه آفت سرطانی مبارزه بی امان همیشه گی خواهد شد و ممکن است در تصامیم دسته جمعی مسجل گردد که رئیس حزب هیچگاه همزمان رئیس دولت نشود.

به طور کلی تمامی تجارب مثبت و منفی احزاب سیاسی جهان و کشور مطالعه و خطوط قرمز در هر ساحه مشخص خواهد شد. نصب العین حزب مخصوصاً در گستره اقتصادی علاوه بر نان و آب اعضا و هواداران آن؛ فایق آمدن بر فساد مافیا های

اقتصادی و بانکی و بازاری و دولتی و انجویی در کشور است که متأسفانه اکنون دومین کشور از لحاظ فساد در جهان را می سازد و گند این فساد چنان فراگیر شده که اینک بعضی ها جرئت میکنند؛ حتی مردم افغانستان را فاسدترین ملت جهان بنامند.

جای امیداری است که خواننده تصویری در حد یک طرح و ایده کلی تازه در زمینه به دست آورده باشد . البته اصول و موازین و روش ها و استراتژی ها و تاکتیک های یک حزب سراسری مردم معاصر افغانستان در این حد و سطح؛ طی این چند سطر عجلانه توضیح و روشن شده نمی تواند.

با احترام

افغانستان - عالم افتخار

2010/7/15 ویرایش شده در اول دلو 1395. 20 جنوری 2017

استاد گرامی ام محمد عالم افتخار!

اکثراً مقالات و نوشته های شما را از طریق ایمیل یا سایت ها میخوانم گاهی تکراراً میخوانم و لذت میبرم میتوانم بصراحت بگویم که حقیقت را آشکارا بیان می دارید امیدوارم که ملت ما هم مثل سایر ملت ها بتواند پله های معرفت و شناخت از خود و ما حول خود را بیشتر دریابند و در رفع این همه مشکلات ناشی از جهل و خرافات قدم نهند و به امید اینکه نسل بعدی این همه زجر را متقبل نگردند.

موفق و کامگار باشید

فهیمی

On Jan 16, 2017 2:52